

سرچشمه‌های ایرانی قصه‌های هانس کریستین آندرسن در افسانه‌های عامیانه ایرانی

حسن ذوالفقاری^{۱*}

1. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس

دریافت: 1397/2/1 پذیرش: 1397/6/24

چکیده

هانس کریستین آندرسن (1805 - 1875م) شاعر، قصه‌پرداز و نمایش‌نامه‌نویس مشهور دانمارکی است و پدیدآورنده 160 داستان و افسانه، 800 قطعه شعر و 6 رمان. یکی از ویژگی‌های نوشته‌های آندرسن توجه او به ادبیات عامه و شفاهی و زبان گفتار است. او بیش از همه از افسانه‌های عامیانه اثر می‌پذیرد. وی برای نوشتن این افسانه‌ها بیشتر از افسانه‌های هزارویک‌شب و نیز افسانه‌های دیگر ملل جهان الهام گرفته است. در این مقاله، پس از بحث درباره آندرسن، انواع قصه‌های وی، اثرپذیری‌اش از شرق و ویژگی‌ها و سرمنشأ قصه‌های او، چهار مورد از قصه‌های آندرسن بررسی و با سرچشمه‌های ایرانی آن‌ها مقایسه می‌شود. این چهار داستان عبارت‌اند از: 1. مندیل خیال و مقایسه بالباس تازه امپراتور؛ 2. جبرئیل جولا و مقایسه با صندوق پرنده؛ 3. قاضی و جوحی و مقایسه با کلاوس بزرگ و کلاوس کوچک؛ 4. خاله سوسکه و مقایسه با تامبلینا. ضمن روایت‌شناسی این چهار داستان، از ابعاد مختلف به تطبیق روایات پرداخته می‌شود. در نهایت درمی‌یابیم آندرسن به دلایل مختلف، از جمله آشنایی‌اش با هزارویک‌شب از طریق ترجمه عربی آن با عنوان الف نهار و علاقه به ادبیات مشرق‌زمین، با افسانه‌های ایرانی به‌خوبی آشنا بوده و در جهت اهداف مذهبی و تربیتی خویش، از تمام یا بخشی از داستان بهره گرفته است.

واژه‌های کلیدی: هانس کریستین آندرسن، افسانه‌های عامیانه ایرانی، مندیل خیال، جبرئیل جولا، قاضی و جوحی، خاله سوسکه.

فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی
دوره 7، شماره 2، تابستان 1398، صص 70-88

1. مقدمه

هانس کریستین آندرسن (1805 - 1875م) شاعر، قصه‌پرداز و نمایش‌نویسی مشهور دانمارکی، دویست سال پیش در سال 1805م در شهر اودنسه دانمارک در خانواده‌ای فقیر به دنیا آمد. پدرش کفاش و مادرش زنی خرافی بود. در چهارده‌سالگی پدرش را ازدست داد و پس از ازدواج مجدد مادرش، به کپنهاگ رفت تا بازیگر شود. در این راه توفیقی نیافت و در سال 1822م به حمایت یکی از مدیران تئاتر که به شوق او پی برده بود، توانست ادامه تحصیل دهد و در 1828م به دریافت دیپلم دبیرستان نائل آید. در سال 1833م، به فرانسه و ایتالیا سفر کرد و زمینه‌های خلق «بدیه‌گو» از داستان‌های معروفش را فراهم آورد که در 1836م انتشار یافت. قهرمان این داستان جوانی ایتالیایی است که با بدیهه‌گویی از تنگدستی بیرون می‌آید و به تحصیل می‌پردازد. داستان بدیهه‌گو سرگذشت آندرسن است و حتی عنوان آن را از لقبی گرفته که به خود او داده بودند. او پدیدآورنده 160 داستان و افسانه، 800 قطعه شعر و 6 رمان است. آثارش بارها در سراسر جهان ترجمه شده است. مشهورترین آن‌ها دخترک کبریت‌فروش و جوجه اردک زشت است. در ایران هم اولین ترجمه‌اش با نام قصه سرو چه می‌گفت؟ در سال 1310 و سپس قوهای وحشی در سال 1314 منتشر شد (ر. ک: شورای کتاب کودک، 1393: 1/ 206 - 207؛ محمدی و قاینی، 1384: 6/ 574 - 576).

یکی از ویژگی‌های نوشته‌های آندرسن توجه او به ادبیات عامه و شفاهی و زبان گفتار است. او بیش از همه از افسانه‌های عامیانه اثر پذیرفته است. آندرسن به‌جای جمع‌آوری قصه‌ها، به بازآفرینی آن‌ها به زبان ساده و گفتاری دست زد. آندرسن در آلمان با برادران گریم و با نویسندگان بزرگی همچون ویکتور هوگو، والتر اسکات، چارلز دیکنز، الکساندر دوما و بالزاک آشنا شد و این آشنایی‌ها در تکوین شخصیت او سخت مؤثر بود. آنچه نام آندرسن را در جهان بلندآوازه کرد، افسانه‌های اوست. وی برای نوشتن این افسانه‌ها بیشتر از افسانه‌های هنز/رویک‌شب و نیز افسانه‌های دیگر ملل جهان الهام گرفته است. از همان کودکی که پدر فقیر و پینه‌دوزش قصه‌های هنز/رویک‌شب را برایش می‌خواند، شوق افسانه‌ای در ذهنش شکل گرفت.

سرمنشأ قصه‌های آندرسن چند دسته است:



1. قصه‌های عامیانه دانمارکی که آندرسن در کودکی آن‌ها را شنیده و با لحنی مستقیم و سبکی آراسته و پاکیزه نقل کرده است؛ مثل *فندک*، *لباس تازه امپراتور*، *صندوق پرنده*؛
2. قصه‌هایی که براساس زندگی خودش نوشته؛ مثل *جوجه اردک زشت* و *درخت کاج*؛
3. افسانه‌های کهن کشورهای اسکاندیناوی مقتبس از تاریخ یا منابع ادبی؛
4. قصه‌هایی درباره دانمارک مثل *باد از ولادیمر وانه*؛
5. قصه‌هایی که مخلوق ذهن آندرسن است و در آن‌ها مایه‌های جهانی را به قصه‌های قدیم کشورش افزوده است.

قهرمانان قصه‌های آندرسن یا از آدمیان هستند و جان دارند یا بی‌جان هستند؛ مانند گل‌ها و گیاهان (در *قصه آخرین رؤیای کاج پیر*)، حیوانات (در *قصه قناری کوچک شرور* و *جوجه اردک زشت*) و اشیا (در *قصه آسیای بادی*).

آندرسن خواننده را وامی‌دارد تا با طیف وسیعی از اشیا همزادپنداری کند. گاه سر بطری هم قهرمان داستان او می‌شود و نقش‌آفرینی می‌کند. قهرمانان قصه‌های آندرسن مظهر مردم گمنام هستند که سخن‌گوی آنان‌اند. مضمون این قصه‌ها اغلب اجتماعی و بیانگر مسائل کودکان است. گاه نیز قصه‌هایی با درون‌مایه فلسفی در آثارش دیده می‌شود؛ مثل *سایه* و *سرگذشت یک مادر*. طنز انتقادی و شیرین مایه اصلی داستان‌های آندرسن است. روح قالب داستان‌های او، چه در محتوا و چه در شخصیت‌ها، مبتنی بر اخلاق‌مداری است. شخصیت‌های قصه‌های آندرسن بیشتر با مسئله مرگ روبه‌رویند.

آندرسن با قصه‌های شرقی آشنا بود و توانست از همان بن‌مایه‌ها بهره گیرد و با ابتکار خود داستان‌های نوی خلق کند. آندرسن از قصه‌ها و افسانه‌های مکتوب و شفاهی فراوانی مانند افسانه‌های گردآوری‌شده شارل پرو، افسانه‌های برادران گریم و داستان‌های مشرق‌زمین، مثل *هزارویک‌شب* و *کلیمه و دمنه*، بهره گرفته است. اما روایت‌های آندرسن تفاوت‌هایی با افسانه‌های برادران گریم و شارل پرو و داستان‌های شرقی دارد: آندرسن با استفاده از ایده قصه‌های عامیانه و قدرت تخیلش داستان‌های جدیدی خلق می‌کند. در این مقاله، فقط به چهار مورد اشاره می‌شود.

1-1. پیشینه تحقیق

آندرسن یکی از نویسندگانی است که همواره آثارش در ایران مورد توجه بوده و به کرات ترجمه و چاپ شده است. پژوهشگران نیز به ابعاد مختلف آثار او عنایت کرده‌اند؛ از جمله مقایسه پیام‌ها و درون‌مایه‌های داستان وی. علی دهقان و معصومه سامانی در مقاله «مقایسه درون‌مایه اخلاقی حکایات کلیله‌و‌دمنه و داستان‌های هانس کریستین آندرسن» (پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، د6، ش24، 1393، صص 59 - 100) دلایل ماندگاری این دو اثر را پیام‌های اخلاقی، استفاده از تمثیل و نثر توصیفی زیبا می‌دانند. در پژوهش نام‌برده، پس از بیان خلاصه چهار حکایت از کلیله‌و‌دمنه و چهار داستان از آندرسن، درون‌مایه و پیام اخلاقی هر داستان جداگانه بررسی شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد پیام اخلاقی حکایات کلیله‌و‌دمنه مبتنی بر محافظه‌کاری و حفظ منافع فردی و عمل‌گرایی قهرمان است که در هدایت فرد برای رسیدن به اهداف و امیال شخصی بسیار مفید و کارساز است؛ اما داستان‌های آندرسن حاوی پیام‌های اخلاقی و اجتماعی براساس ایمان به خدا، پیروزی خیر بر شر و ایثار و گذشت است. مینا اخباری آزاد در مقاله «بررسی تطبیقی آثار هانس کریستین آندرسن و صمد بهرنگی» (پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان، ش27، 1380، صص 58 - 77) با اتکا بر اطلاعات کمی و آماری به ارزشیابی کیفیت محتوا، شخصیت‌پردازی، زبان نگارش و تصاویر و پیام‌رسانی مستقیم یا غیرمستقیم، کیفیت طرح داستان‌ها، جنبه‌های تجسمی و فراوانی مضمون‌های بحث‌شده در داستان‌های این دو نویسنده می‌پردازد.

مریم سلطان بیاد و محسن حنیف در مقاله «مقایسه شخصیت‌های عامیانه قصه‌های ایرانی و داستان‌های هانس کریستین آندرسن»، (پژوهش ادبیات معاصر جهان، د16، ش4، 1390، صص 5 - 20) تیپ‌های به‌کاررفته در قصه‌های عامیانه شفاهی ایرانی و داستان‌های آندرسن را مقایسه کرده‌اند. نویسندگان این مقاله برآن‌اند که هم محتوا و هم شخصیت‌های داستان‌های هانس کریستین آندرسن بیشتر از داستان‌های ایرانی اخلاق‌مدارند. شخصیت‌های آندرسن بسیار بیشتر از تیپ‌های قصه‌های ایرانی با مسئله مرگ روبه‌رویند. چهره منفی زن در داستان‌های ایرانی به مراتب نمود بیشتری دارد. در داستان‌های آندرسن، خواننده افزون‌بر انسان، حیوان و عناصر طبیعی، واداشته می‌شود تا با طیف وسیعی از اشیا نیز همزادپنداری کند. مقاله دیگری که به مقایسه جنبه‌های روایی آثار توجه کرده باشد، دیده نشد. این مقاله می‌تواند



زمینه‌هایی را فراهم کند تا به‌طور جامع بن‌مایه‌های مشترک قصه‌های آندرسن و قصه‌های ایرانی را مقایسه و تحلیل کند.

2. مقایسه چهار قصه هانس کریستین آندرسن با چهار افسانه ایرانی

2-1. مندیله خیال و لباس تازه امپراتور

یکی از افسانه‌های معروف آندرسن *لباس تازه امپراتور* است. جیمز گارنر امریکایی در سال 1994م شش روایت طنزآلود از این داستان را نگاشت که تأثیر و نفوذ شیوه آندرسن در آن‌ها مشهود است. خلاصه داستان چنین است:

دو شیاد به امپراتور کشوری وعده می‌دهند که برای او لباسی فراهم کنند که ابلهان و نالایقان نتوانند آن را ببینند. شیادان، پس از گرفتن پول بسیار، به بافتن پارچه‌ای خیالی آغاز می‌کنند. امپراتور و وزیر و امیران، با آنکه می‌بینند پارچه‌ای در کار نیست، از ترس آنکه ابله یا نالایق شمرده شوند، زیبایی آن را می‌ستایند. شیادان از پارچه خیالی لباسی خیالی می‌دوزند و به‌صورت خیالی بر تن امپراتور می‌کنند. امپراتور با لباس خیالی خود به میان مردم می‌رود. همه مردم، با آنکه لباسی بر تن امپراتور نمی‌بینند، از ترس آنکه مبدا ابله یا نالایق خوانده شوند، بیهوده «به‌به» می‌گویند. فقط کودکی از میان مردم فریاد می‌زند: «امپراتور لخت است» (آندرسن، 1343: 193 - 199).

دویست سال قبل از آندرسن، شیخ بهایی (973 - 1030ق) در کتاب *موش و گربه نظیر* چنین داستانی را نقل می‌کند که نشان می‌دهد آندرسن متأثر از این داستان بوده است. خلاصه داستان شیخ بهایی چنین است:

قلندری به مرید خود شعر کوتاهی یاد می‌دهد. مرید شعر را برای شاه می‌خواند. مقداری زر به او هدیه می‌دهد. قلندر با خود می‌اندیشد: «حال که مرید من با شعری کوتاه این‌همه زر هدیه گرفته است، من با قصیده‌ام هدایای بیشتری می‌گیرم». نزد پادشاه می‌رود و شعر خود را می‌خواند. پادشاه که حالش خوش نیست، دستور قتل او را صادر می‌کند. از سر ناچاری به وزیر می‌گوید: «من کاری بدم که هیچ‌کس در دنیا قادر نیست آن را انجام دهد. مرا نگش می‌توانم مندیله خیالی بسازم، اما فقط حلال‌زاده‌ها می‌توانند آن را ببینند». وزیر او را آزاد می‌کند. بعد از چند روز، غلامی را برای تحویل گرفتن مندیله نزد قلندر می‌فرستد. قلندر

بقچه‌ای خالی را باز می‌کند و به او نشان می‌دهد و می‌گوید: «مندیل درون بقچه است». غلام از ترس آنکه حرام‌زاده شناخته نشود، از زیبایی مندیل نزد قلندر صحبت می‌کند. نزد وزیر بازمی‌گردد و بقچه را به وی می‌دهد. وزیر و درباریان دیگر نیز از ترس آبرویشان هریک نزد پادشاه از زیبایی مندیل سخن می‌گویند. پادشاه نیز با دیدن بقچه خالی و به سبب همان ترس سخنی نمی‌گوید. نزد مادرش می‌رود و می‌گوید: «آیا تو یا پدرم مرا از راه حرام به دنیا آورده‌اید؟». مادر ناراحت می‌شود و علت را می‌پرسد. هنگامی که متوجه ماجرا می‌شود، می‌گوید: «قلندر را نزد خود دعوت کن و با مهربانی با وی سخن بگو تا راز آن برای تو روشن شود». وی چنین می‌کند. قلندر می‌گوید: «تنها راه نجات من آن دروغ بود». پادشاه از جسارت وی خوشش می‌شود و به مقام دولتی می‌گمارد و وزیر را مجازات می‌کند (شیخ بهایی، 1336: 259).

قصه با اندک اختلاف در کتاب *سراج منیر* نوشته ابوالبرکات منیر لاهوری (در گذشته ۱۰۵۴ق) شاعر پارسی‌گوی هندوستان نیز آمده است (1356: 113 - 117). در روایت‌های شفاهی نیز، «قصه شاه‌عباس و شال سحرآمیز» همین مضمون را دارد (ر. ک: سامی‌زاده، 1351).

شیخ بهایی این داستان را در نقد عملکرد صوفیه می‌آورد که به انواع ریا مردم ساده‌دل را فریب می‌دادند؛ اما تکیه آندرسن بر هوش و ذکاوت کودکان نسبت به بزرگ‌سالان است. در هر دو داستان، پادشاه و امپراتور و وزیران و سران کشور فریب می‌خورند و این امر نیز نشان‌دهنده میزان حماقت و کوته‌فکری سران کشوری است. در خلال داستان، به ترس زبردستان شاه نیز پی می‌بریم؛ تا آنجا که حاضرند به آنچه ندیده‌اند، گواهی دهند، حتی به قیمت تهمت حرام‌زادگی خود! در داستان شیخ بهایی، قلندر خود تصریح می‌کند که به بافت «مندیل خیال» قادر است و بر خیالی بودن آن تصریح دارد که این موضوع نمودار حماقت فراوان پادشاه خراسان است. در داستان آندرسن، شیادان دو تن هستند؛ اما در *مندیل خیال*، قلندری به تنهایی به چنین دسیسه‌ای دست می‌زند.

در داستان آندرسن، هدف دو شیاد سرکیسه کردن شاه است؛ اما قلندر شیخ بهایی که خود را در شرف مرگ می‌بیند، برای فرار از آن به چنین اقدامی دست می‌زند و لابد عذرش هم پذیرفته است. پایان دو داستان اندکی متفاوت است؛ آندرسن که نویسنده کودک است،



کودکی را به میدان می‌آورد تا نشان دهد صداقت و ذکاوت آن‌ها چه میزان است؛ اما در داستان شیخ بهایی، قلندر خود رمز شیادیش را بر شاه معلوم می‌کند که به کیفر وزیر بیچاره می‌انجامد. البته در روایات غربی، افشاکننده راز برهنگی شاه، مردی دیوانه است؛ اما آندرسن کودک را به جای دیوانه برگزیده است. در نهایت شیخ بهایی حریم شاه را از بی‌آبرویی نزد مردم حفظ می‌کند و وزیر بی‌نوا سپر بلا می‌شود؛ اما آندرسن اجازه می‌دهد شاه رسوا شود، آن‌هم در جشن باشکوهی نزد مردم.

در لباس نو/امپراتور، حماقت امپراتور زمینه را برای شیادی دو خیاط مهیا می‌کند. آن‌ها به دلیل حماقت شاه مدعی می‌شوند که می‌توانند عجیب‌ترین پارچه دنیا را بیابند. آن‌ها می‌گویند خاصیت پارچه دیدن آن توسط افرادی است که احمق نباشند؛ بدین ترتیب، این عامل جایگزین حرام‌زادگی در روایت ایرانی می‌شود تا فهم آن برای کودکان ساده‌تر باشد. دو خیاط می‌دانند علاوه بر پادشاه، صدراعظم و مأموران تشریفاتی که حتی برای خودنمایی دنباله لباس نداشته امپراتور را به دروغ و به‌گونه‌ای نمایشی به دست می‌گیرند و دنبال امپراتور به راه می‌افتند، نیز احمق‌اند. در تقابل این حماقت، صداقت پسر بچه‌ای است که از میان جمعیت فریاد می‌زند: «امپراتور که اصلاً لباس ندارد»؛ حقیقتی که باید از زبان کودکی گفته شود: حرف راست را از یا از بچه بشنو یا از دیوانه.

2-2. جبرئیل جولا و صندوق پرنده

جبرئیل جولا نام داستانی عامیانه و عنوان کتابی مکتب‌خانه‌ای از نویسنده‌ای ناشناس است. کتاب جبرئیل جولا در سال ۱۳۴۶ق/ ۱۳۰۶ش به دستور اخوان کتابچی با ده تصویر و با تصویرگری محسن تاج‌بخش در ۲۳ صفحه به صورت سنگی چاپ شد. کتاب در واقع داستان بافنده‌ای است که بنابه دشمنی دوست درودگر خود، صندوق پرنده‌ای به دست می‌آورد و با آن نزد دختر باکره پادشاه عمان می‌رود، او را فریب می‌دهد و خود را جبرئیل معرفی می‌کند. این داستان عامیانه با عنوان «حکایت جولا و درودگر و حیل درودگر با جولا و حیل جولا» با ملک عمان و سرگذشت ایشان در کتاب آورده‌اند که... (1357: 60 - 74) آمده است. کنش‌ها و جزئیات اختلافی با هم ندارند؛ ولی در روایت حاضر تفصیل بیشتری دیده می‌شود. خلاصه داستان چنین است:

بافنده و درودگری عاشق دختری می‌شوند، بدون اینکه هیچ‌یک از حال دیگری خبر داشته باشند. در این میان، دختر به درودگر علاقه‌مند است؛ اما به دلیل ترس از قدرت بافنده، به او هم روی خوش نشان می‌دهد. روزی بافنده لباس بی‌نظیری می‌بافد که همگان از جمله درودگر حیرت می‌کنند. پس از مدتی، درودگر همان لباس را بر تن دختر می‌بیند. بدگمانانه حقیقت را از دختر جويا می‌شود. دختر قسم می‌خورد که علت آشنایی او با بافنده، فقط ترس است. درودگر با اطمینان از سخن دختر، نقشه‌ای می‌کشد تا بافنده را از شهر دور کند. او صندوق پرنده‌ای می‌سازد و با حيله، بافنده را برهنه در آن می‌گذارد و صندوق را به پرواز درمی‌آورد. پس از ساعتی، صندوق فرسنگ‌ها از شهر دور می‌شود تا بالاخره با تلاش بسیار بافنده، بر زمین می‌نشیند. هنگامی که مرد از صندوق خارج می‌شود، قصری با درهای آهنین می‌بیند. قصر دختر پادشاه عمان است که تا به حال هیچ‌کس او را ندیده است. شب‌هنگام بافنده سوار بر صندوق درون قصر می‌آید و کنار دختر می‌خوابد. دختر هراسان می‌شود. بافنده خود را جبرئیل امین معرفی می‌کند و می‌گوید که خداوند آن دو را بر هم حلال کرده است. با دختر هم‌بستر می‌شود. بدین ترتیب، هر شب وارد قصر می‌شود و تمام شب را با دختر می‌گذرانند. پس از چهل روز، دختر باردار و پادشاه از وجود بافنده آگاه می‌شود و با این تصور که هیچ انسانی نمی‌تواند وارد قصر شود، او هم باور می‌کند که آن مرد جبرئیل امین است. در مدت کوتاهی، چندین جنگ علیه پادشاه عمان رخ می‌دهد و در هر جنگ، بافنده به مدد صندوق پرنده خود جنگ را به نفع پادشاه به پایان می‌رساند و منزلتش را افزون می‌کند. از قضا صندوق بر اثر سهل‌انگاری از بین می‌رود. چون بافنده دیگر نمی‌تواند وارد قصر شود، در مغازه نساجی شروع به کار می‌کند. دختر پادشاه پس از مدتی پسر زیبایی به دنیا می‌آورد و دل‌تنگ جبرئیل دروغین می‌شود. از قصر خارج می‌شود. در بازار بافنده را می‌بیند. بافنده می‌گوید: «خداوند بر من غضب کرد و پروبال مرا سوزاند؛ به همین دلیل دیگر نمی‌توانم وارد قصر شوم». پادشاه با حرمت او را به قصر بازمی‌گرداند. در این زمان، جنگ دیگری آغاز می‌شود. این بار نیز بافنده اتفاقی باعث پیروزی پادشاه می‌شود؛ اما چون در جنگ به او سخت می‌گذرد، نزد پادشاه می‌رود و تمام حقیقت را می‌گوید. پادشاه برای حفظ آبروی خود، او را می‌بخشد؛ اما از او می‌خواهد این راز را نزد کسی افشا نکند و به زندگی با همسر خود ادامه دهد. بافنده که عاقبت‌اندیش است، مال بسیاری برای درودگر می‌فرستد و از او می‌خواهد تا صندوق پرنده دیگری برای او بسازد. درودگر صندوق بهتری می‌سازد. این صندوق در جنگ



دیگری به کار می‌آید و باعث پیروزی پادشاه عمان می‌شود و بافنده سال‌ها با این راز به زندگی خوش خود ادامه می‌دهد (آورده/ند که...، 1357: 60 - 74).

اولریش مارزلف (1371: 236) به نقل از الول ساتن (ص 613 - 654) روایت همدانی نزدیک به جبرئیل جولاً را ذیل کد 1640/4 با عنوان «ترسوی شجاع» ذکر می‌کند. داستان از این قرار است که بافنده‌ای به نجاری سفارش می‌دهد که صندوق پرنده‌ای برای او بسازد. با این صندوق پیش شاه‌زاده‌خانم می‌رود، خود را ملک مقرب جا می‌زند و با او عروسی می‌کند. دو بار از صندوق پرنده آتش بر سر دشمنان می‌ریزد. بار دوم صندوق می‌سوزد. در کتاب بهار دانش و در داستان «شاه‌زاده فتن و عشق مهربانو»، این داستان با تفاوت اندکی آمده است. نجار برای یاری شاه‌زاده، تخته‌ای از درخت حاجات می‌تراشد و شاه‌زاده سوار بر آن به بزم امیرهوشنگ می‌رود و با نشاندن مهربانو بر تخته به آسمان پرواز می‌کند. هرچه مأموران امیرهوشنگ به تخته تیر می‌زنند، موفق نمی‌شوند و عاقبت شاه‌زاده و یاران با کامیابی به فتن می‌رسند. این بخش به پایان داستان جبرئیل جولاً و صندوق پرنده شباهت دارد (ذوالفقاری، 1392: 67 - 86).

هانس کریستین آندرسن نیز داستانی به نام صندوقچه پرنده (1839) دارد که در جزئیات با روایت جبرئیل جولاً تفاوت دارد؛ اما داستان یکی است. خلاصه داستان چنین است:

پسر بازرگانی با ولخرجی اموال پدر را به باد می‌دهد. در پایان کار و تنگدستی، صندوقی کهنه را از دوستی هدیه می‌گیرد و چون چیزی ندارد که در آن بگذارد، خودش درون آن می‌رود. صندوق سحرآمیز او را به شهری در عثمانی می‌برد. از ساکنان وصف دختر شاه را می‌شنود. با صندوق از پنجره به قصر دختر راه می‌یابد و خود را یکی از پیمبران معرفی می‌کند. او با داستان‌های زیبا دختر را سرگرم و شیفته خود می‌کند و حتی داستان‌هایی جذاب برای پادشاه و همسرش می‌گوید. پسر کم‌کم با صندوق جادویی‌اش محبوب شاه و مردم می‌شود و شاه راضی است دخترش را به ازدواج او درآورد؛ اما ناگاه درست روز قبل از عروسی، صندوق بر اثر حادثه‌ای خاکستر می‌شود؛ بدین ترتیب مرد دیگر توان بازگشت به قصر را ندارد و از دیدن نامزدش محروم می‌شود.

«صندوق پرنده» در مجموعه افسانه‌های دلپذیر از سوی انتشارات علمی و فرهنگی منتشر شده است. داستان‌های این مجموعه شامل «رفیق راه»، «پری کوچک دریا»، «گل مینا»، «صندوق پرنده»، «شاه‌زاده‌خانم و نخود»، «قوهای وحشی»، «دخترک کبریت‌فروش»، «صنوبر»، «کلوس

بزرگ و کلاوس کوچک»، «لک‌لک‌ها»، «خوک‌چران» و «آدمک برفی» است. انتشار نخست این کتاب با ترجمه اردشیر نیکپور در سال 1337 بوده است.

داستان به‌لحاظ شواهد متن‌شناسی قرن‌ها قبل از آندرسن در منابع داستانی ایرانی وجود داشته و از سوی قصه‌پردازان روایت می‌شده است. احتمال دارد آندرسن افسانه صندوق پرنده را از افسانه‌های ایرانی اقتباس کرده باشد. یکی از افسانه‌های ایرانی مشهور در اروپا هزارویک‌شب (ترجمه عربی آن با عنوان الف نهار) نام دارد که فرانسوا پیتی دلا کروای فرانسوی (۱۶۵۳ - ۱۷۱۳) آن را نوشته است (ر. ک: محبوب، 1383). فرانسوا در دوره صفویه، در سال‌هایی نزدیک به 1670م به اصفهان سفر کرد و چهار سال در آنجا اقامت داشت. وی هزارویک روز را از نسخه ترکی عثمانی با عنوان الفرج بعد الشدة و آن از کتابی فارسی با عنوان جامع‌الحکایات و آن از روی کتابی با عنوان مونس‌نامه نوشته ابوبکر خسرو الاستاد نوشته است. کتاب در سال 1875 در آمستردام فرانسه به‌چاپ رسید. در کتاب هزارویک‌روز، داستان «جولاهه در روز بیست‌ودوم» و با نام «سرگذشت مالک و شاه‌زاده‌خانم» (دلا کروا، 1377: 304) نزدیک به روایت آندرسن نقل شده است. شاید مأخذ او همین کتاب باشد که در اروپا شهرت داشته است.

در مقایسه دو داستان، سه بن‌مایه مشترک می‌یابیم: صندوق پرنده، ورود به قصر دختر شاه و معرفی خود به‌عنوان پیامبر. به‌طور مسلم داستان معروف جبرئیل جولا از افسانه‌های مشهور عصر صفوی بوده و روایت‌های زیادی از آن در دست است. این کتاب ازبس که شهرت داشت، در مکتب‌خانه‌ها نیز خوانده می‌شده است. آندرسن نیز شهر شاهدخت را استانبول، پایتخت عثمانی معرفی می‌کند.

2-3. کلاوس بزرگ و کلاوس کوچک و قاضی و جوحی

کلاوس بزرگ و کلاوس کوچک از داستان‌های آندرسن است که برخلاف دو داستان دیگر، فقط در بخشی از داستان و آن هم بن‌مایه در صندوق کردن شیادان توسط زنان مکار اشتراک دارد. کلاوس بزرگ و کلاوس کوچک دو برادرند که کلاوس بزرگ چهار اسب و کلاوس کوچک فقط یک اسب دارد. کلاوس کوچک هنگام زدن حق ندارد بگوید «اسب‌های من». کلاوس بزرگ از او می‌خواهد که نگوید. اما چون دوباره این عبارت را تکرار می‌کند،



کلاوس بزرگ اسب وی را می‌کشد. کلاوس کوچک مجبور می‌شود پوست اسبش را بکند و به شهر ببرد تا بفروشد. با شروع توفان راهش را گم می‌کند. بین راه به کلبه زنی روستایی می‌رسد؛ اما او را به درون راه نمی‌دهد. وی بیرون خانه شاهد ماجراهایی است. او از پنجره می‌دید که همسرش به خادم کلیسا غذاهای خوشمزه می‌دهد؛ اما دهقان راضی نبود همسرش به خادم چیزی بدهد. چون دهقان سر می‌رسد، همسرش از ترس غذاها را در تنور و خادم را در صندوق پنهان می‌کند. کلاوس کوچک که شاهد این ماجراها بود، به دعوت دهقان به خانه وی می‌رود و ادعا می‌کند در کیسه‌اش چیزی است که می‌تواند غذاهای خوب را از تنور درآورد و چنین می‌کند.

یکی از بن‌مایه‌های رایج قصه‌های ایرانی «در صندوق کردن شیادان توسط زنان مکار» است. این داستان در این درون‌مایه با داستان‌های ایرانی شباهت دارد. بن‌مایه اخیر با شماره 1730 در طبقه‌بندی آرنه/ تامپسون (Aarne. and. Thompson: 1965: 924) آمده که بازتاب فراوانی در افسانه‌های فارسی داشته است (مارزلف، 1371: 249). در این داستان‌ها، تأکید بر مکر زنان است. داستان در *هزارویک‌روز* یا *الف نهار* با تفاوت‌هایی با نام *سرگذشت آرویای زیبا* (1377: 324) در روز سی‌ام روایت می‌شود. قدیم‌ترین روایت در صندوق کردن شیادان توسط زنان در *مثنوی* و در داستان «قاضی و جوحی» آمده است:

جوحی از شدت فقر زن زیبای خود را وامی‌دارد که مردی هوس‌باز را به بهانه کامیابی از خود به دام افکند. زن برای اجرای این نقشه نزد قاضی می‌رود و از ناسازگاری شوی خود (جوحی) شکایت می‌کند. قاضی با مشاهده زیبایی و عشوه زن می‌گوید: به منزل من بیا تا به شکایت رسیدگی کنم. زن می‌گوید: جایی بهتر از خانه من نیست. شب منتظر تو هستم. قاضی به خانه زن می‌رود. جوحی طبق نقشه قبلی وارد خانه می‌شود. قاضی در صندوقی پنهان می‌شود. در این هنگام، جوحی با عصبانیت از اینکه زنش به محضر قاضی رفته و از او شکایت کرده، زن را ملامت و چنین تهدید می‌کند: صندوق گوشه پستو را که مردم می‌پندارند کالاهای نفیس در آن ذخیره کرده‌ام به میدان شهر می‌برم و آتش می‌زنم. فردای آن شب، حمالی صندوق را بر پشت می‌گذارد. قاضی از درون صندوق حمال را مخاطب قرار می‌دهد و از او می‌خواهد تا نزد نایب قاضی برود و از قول قاضی به او بگوید که هر چه زودتر بیاید و صندوق جوحی را به‌طور درسته، به هر قیمت ممکن، بخرد و به خانه قاضی ببرد. حمال خبر را به نایب قاضی می‌رساند. نایب قاضی صندوق را به صد دینار از

جوحی می‌خرد. بدین ترتیب، قاضی از رسوایی نجات می‌یابد. با گذشت یک سال از این ماجرا، جوحی بار دیگر محتاج پول می‌شود و از زن می‌خواهد که نقشه سال قبل را بار دیگر تکرار کند. زن از بیم افشای نقشه، زنی دیگر را به محکمه قاضی می‌فرستد تا شکایت او را به قاضی بازگوید. قاضی می‌گوید: باید شوی این زن در محکمه حاضر شود. جوحی به محکمه می‌آید و از افلاس خود می‌گوید: قاضی از لحن گفتار، جوحی را می‌شناسد و به طنز و تعریض می‌گوید: نوبت من رفت. امسال آن قمار با دگر کس باز. دست از من بردار! (مولوی، 538-530).

در هزارویک‌شعب داستان در صندوق کردن شیادان به‌نحوی دیگر روایت شده است:

بازرگانی زنی زیبا دارد. به سفر می‌رود. زن در غیبت او به پسر زیبایی دل می‌بندد. جوان با مردی نزاع می‌کند و به زندان می‌رود. زن بی‌تاب نزد والی می‌رود و می‌گوید برادرش را بی‌گناه زندانی کرده‌اند و از والی آزادی او را طلب می‌کند. والی که اسیر زیبایی او شده، به شرط آنکه زن زیبا او را به کام برساند، می‌پذیرد. زن قبول می‌کند، اما در خانه خودش. روز بعد والی به خانه زن می‌رود. زن نزد قاضی، وزیر و پادشاه هم می‌رود و آن‌ها نیز عاشق او می‌شوند و همه را در همان روزی که والی را دعوت کرده، به خانه‌اش فرامی‌خواند. سپس از نجار می‌خواهد صندوقی چهارطبقه برایش بسازد. نجار نیز عاشق او می‌شود و می‌گوید اگر او را به کام برساند، صندوق را رایگان می‌سازد. نجار صندوق را می‌سازد و به خانه زن می‌فرستد. روز بعد زن خود را می‌آراید. نخست قاضی به خانه او می‌آید. زن از او می‌خواهد جامه قضاوت را از تن درآورد و جامه‌ای مناسب جماع بپوشد. قاضی چنین می‌کند. ناگهان کسی در می‌زند. قاضی را در صندوق در طبقه اول پنهان می‌کند. در را باز می‌کند و می‌بیند والی است. والی را نیز به همان ترتیب در طبقه دوم صندوق جا می‌کند. وزیر و شاه می‌آیند و آن‌ها را با همان نقشه در صندوق پنهان می‌کند. هرکدام از آن‌ها شاهد ماجرای زن و افراد بعد از خود هستند، اما کسی جرئت سخن گفتن ندارد. سرانجام نجار در می‌زند. او را به درون خانه می‌برد و شکایت می‌کند که صندوقی تنگ ساخته است. نجار انکار می‌کند. زن از او می‌خواهد که درون صندوق برود و ببیند که تنگ است یا نه. نجار درون طبقه پنجم می‌رود و زن در آن را می‌بندد و لباس‌های فاخر مهمانان و سرمایه‌گران قیمت آن‌ها را برمی‌دارد و به در زندان می‌رود و نامه والی را که در خانه او برای رهایی پسر زیبا نوشته بود به نگهبان می‌دهد. پسر را آزاد می‌کند و ماجرا را برای او شرح می‌دهد و می‌گوید دیگر در آن شهر جای ماندن نیست. با پسر فرار می‌کند. شاه و وزیر و والی و قاضی و نجار سه روز از گرسنگی و تشنگی به حال مرگ می‌افتند.



همسایگان آنها را نجات می‌دهند. آنها از حماقت خود و زیرکی زن تعجب می‌کنند و می‌خندند (طسوجی، 1379: 4/195).

داستان دیگری با همین مضمون در کتاب *آورده‌اند که...* (1357: 48-59) است مبنی بر اینکه همسر زرگری برای پس گرفتن حق خود، فقیه و قاضی و محتسب و والی شهر را که از او درخواست ناشایستی دارند، در صندوق کرده، رسوا می‌کند.

خالقداد عباسی در کتاب *دریای اسمار* (1375: 28-30) (تألیف 1020ق) داستان استادی را آورده است که به عبادت می‌رود و زنش با حيله، به خاطر پاک‌دامنی‌اش، چهار مرد گستاخ و خرابکار را در صندوق کرده، میان مردم شهر رسوا می‌کند.

عبدی‌بیگ شیرازی (وفات ۹۹۸ق) در کتاب *هفت‌ختر* روایتی متفاوت می‌آورد:

زرگری در روم صندوقی از مس در چهار طبقه می‌سازد. شاه طلا و زر فراوان به او می‌دهد. زرگر زنی زیبارو دارد. زن می‌خواهد آنچه شاه به زرگر داده، فوراً خرج کند؛ اما زرگر زر را به دوستی وفادار می‌سپارد. زرگران دیگر از حسد سخن‌چینی می‌کنند. شاه آنها را از دربار بیرون می‌کند. در میان آنها زرگری حيله‌گر است و شب‌هنگام همه چیز را می‌برد. زرگر که خانه را خالی می‌بیند، ناتوان و نابینا می‌شود. به همسرش می‌گوید: «نزد فلان صراف برو و زر امانتی را بگیر». صراف سر باز می‌زند و به او می‌گوید: «زن زیبایی چون تو لایق یک کور نیست. تو باید با من باشی». زن ابتدا راضی نمی‌شود؛ اما مرد را فریب می‌دهد و به خانه خود می‌خواند. شوهر از او می‌خواهد نزد شیخ، قاضی، شحنه و مفتی رود. همگی دل‌باخته زن می‌شوند و زن هم همه را به خانه‌اش می‌برد و شوهر این بار از او می‌خواهد نزد وی رود. روز بعد زن شراب و کباب آماده می‌کند. شیخ پیش او می‌آید. به اصرار او شراب می‌نوشد. قاضی، شحنه و مفتی از راه می‌رسند. زن شیخ را در صندوق پنهان می‌کند. زن قاضی، شحنه و مفتی را نیز به شراب‌خواری دعوت می‌کند و در صندوق پنهان می‌سازد. بعد از آن زرگر از راه می‌رسد. زرگر می‌گوید: «شوهر تو ده من زر عیار نزد من گذاشت؛ اما تو باید کام مرا بدهی». زن فریاد می‌کند و شوهرش همراه با شاه می‌رسد و زرگر منکر می‌شود؛ اما زن می‌گوید که او گواه و شاهد دارد. زن صندوق را باز می‌کند و همه از صندوق بیرون می‌آیند. شاه همه را مجازات می‌کند و زر را به زرگر برمی‌گرداند. در خزانه سرمه‌ای می‌یابد و به چشم زرگر می‌زند. زرگر بینا می‌شود و پادشاه او را به عزت و بزرگی می‌رساند (1974: 72-90).

محمدعلی حبله‌رودی در کتاب جامع‌التمثیل (تألیف 1054ق) در مکر زنان داستان زیر را با همان بن‌مایه نقل می‌کند:

مردی پیوسته درباره مکر زنان تحقیق می‌کند. روزی در قبیله بنی‌اسد زنی زیبا او را به خانه‌اش دعوت می‌کند. زن از تحقیق مرد آگاه می‌شود و می‌گوید شیطان از مکر زنان عاجز است. روز بعد تصمیم می‌گیرد مرد را بیازماید و شمه‌ای از مکر زنان را به او بنمایاند. خود را می‌آراید و شروع به ناز می‌کند. مرد بی‌قرار شروع به اظهار عشق می‌کند. در همان دم کنیز از رسیدن شوی زن خبر می‌دهد. زن مرد را در صندوق می‌کند. زن پس از پذیرایی از شوهر شروع به تعریف ماجرای آن مرد می‌کند. شوهر خشمگین کلید صندوق را می‌خواهد تا مرد را قطعه‌قطعه کند. مرد در صندوق بسیار ترسیده است. زن که قبلاً با شوهرش جناب شکسته است، از غفلت شوی سوءاستفاده می‌کند و با دادن کلید صندوق به دست شوی، می‌گوید: «یادم تو را فراموش». شوهر با شنیدن این جمله کلید را می‌افکند و می‌گوید: «لعنت خدا بر زن که شیطان پس از صد سال نیز به زن نمی‌رسد». پس از این، زن شویش را به حمام می‌فرستد و مرد را از صندوق بیرون می‌آورد و به او می‌گوید: ای مرد! اینک شمه‌ای از مکر زنان را دیدی، اکنون دیگر به دانش خود مناز و بدان که مکر زنان قابل احصا نیست. سپس او را آزاد می‌کند (359).

چنان‌که می‌دانیم آندرسن کشیشی معتقد است که مذهب در آثارش جایگاهی ویژه دارد. او جریان داستان‌ها را چنان با زبردستی پیش می‌برد تا اعتقادات مذهبی را به کودکان منتقل کند. در این داستان نیز بن‌مایه «در صندوق کردن شروران» را از شکل لذات جنسی به خوراکی بدل کرده است. در تمام روایات ایرانی، قاضی یا حاکم به‌دسیسه می‌خواهند با زنی زیبا رابطه داشته باشند که درنهایت در صندوق زن گرفتار و رسوا می‌شوند؛ اما در این داستان به ضرورت‌های اخلاقی به‌جای قاضی، خادم کلیسا در صندوق می‌رود. به‌خلاف روایت‌های ایرانی، محور کلاوس بزرگ و کلاوس کوچک بر تقابل کوچک و بزرگ است. در داستان‌های آندرسن انواع تقابل‌ها دیده می‌شود. در باور مردم، بزرگ فرادست و مهم تلقی می‌شود و کوچک بی‌اهمیت و فرودست. مردم کلاوسی را که چهار اسب دارد، کلاوس بزرگ و آن را که فقط یک اسب دارد، کلاوس کوچک می‌نامند. در مناسبات و روابط کلاوس کوچک و کلاوس بزرگ، قانونی نابرابر حاکم است: کلاوس بزرگ هفت روز هفته را، تنها اسب کلاوس کوچک را قرض می‌گیرد و



زمین‌هایش را شخم می‌زند؛ درحالی که کلاوس کوچک فقط یک بار در هفته چهار اسب کلاوس بزرگ را قرض می‌گیرد و زمینش را شخم می‌زند.

2-4. تامبلینا و خاله‌سوسکه

تامبلینا دختری به‌اندازه یک بند انگشت و دختر پروانه است. از لحظه‌ای که متولد می‌شود، همه می‌خواهند با او ازدواج کنند. قورباغه پیر می‌خواهد او را به همسری پسرش درآورد؛ اما گمان می‌کند زیباتر از آن است که زن قورباغه شود. موش کور که پولدار و تحصیل کرده است، نیز او را برای ازدواج می‌خواهد؛ ولی اگر تامبلینا زنش شود، باید برای همیشه در تاریکی بماند. حالا پرستویی که تامبلینا او را از مرگ نجات داده، به کمکش می‌آید و او را به سرزمینی می‌برد که موجوداتی شبیه به خودش در آن زندگی می‌کنند. محور داستان اصل بازگشت به خویشتن است.

داستان ایرانی خاله‌سوسکه روایتی نزدیک به همین داستان است. قدیم‌ترین روایت «خاله‌سوسکه» مخمسی در 135 بند سروده ملا عبدالله فرزند ملا محمدحسن محرر است که بنابر تصریح کتاب، از مکتبداران اصفهانی است و محل تدریس وی نیز قرب مسجد جامع عتیق اصفهان بوده است (معلم خوراسگانی، 1311). صدها روایت شفاهی از داستان با اختلاف در جزئیات در شهرها و روستاهای ایران وجود دارد. مارزلف (1371: 256) و کیلیان (1378: 147 - 221) صبحی مهتدی (1387: 60 - 68) روایت‌های مختلف داستان را نشان داده‌اند. داستان خاله‌سوسکه چنین است:

خاله‌سوسکه برای دیدن خویشتان، خود را می‌آراید و از منزل خارج می‌شود. چون به دکان قصاب، بقال و علاف می‌رسد، هریک از او خواستگاری می‌کنند. خاله‌سوسکه از آنان می‌پرسد وقت دعوا مرا با چه می‌زنید. هریک به مقتضای شغل خویش، وسیله‌ای را نام می‌برند؛ قصاب با ساطور، بقال با سنگ ترازو و علاف با چوب قپان. در نهایت راضی می‌شود با آقاموشک ازدواج کند؛ زیرا او را با دم نازکش خواهد زد. یک روز که آقاموشک روانه مطبخ شاه می‌شود. خاله‌سوسکه که برای گرفتن آب به لب جو رفته، در آب می‌افتد. خاله‌سوسکه از سواری که از آنجا عبور می‌کند، می‌خواهد تا نزد موش رود و از او بخواهد تا نردبانی از طلا بیاورد و او را نجات دهد. موش او را نجات می‌دهد و به خانه

می‌برد و قصد دارد برایش آش درست کند که در دیگ می‌افتد و جان می‌دهد.
 خاله‌سوسکه برایش عزاداری می‌کند که:
 فدای نیش دندان گرازت به قربان دم دور و درازت
 خوش آن شب‌ها به دزدی رفتن تو خوش آن انجیل و کشک آوردن
 تو

مارزلف (1371: 254) داستان را در بخش قصه‌های زنجیره‌ای آورده و آرنه/ تامپسون در تیپ‌شناسی قصه‌های عامیانه آن را با کد 2023 و عزاداری خاله‌سوسکه را با عنوان عزاداری نمونه با کد 2022 در طبقه‌بندی کدهای جهانی مشخص کرده و برای هر دو کد نمونه‌های جهانی داستان را در ترکیه، اسپانیا، فرانسه، آمریکا، ایتالیا و چند کشور دیگر نشان داده‌اند. پایان داستان نیز متفاوت است: خاله‌سوسکه از شدت غم، در کنار موش جان می‌دهد؛ هر دو صاحب فرزندی می‌شوند که نیمی سوسک و نیمی موش است (همان، 67)؛ عزاداری می‌کند و مرثیه می‌خواند (سیاهی سوسک به دلیل عزاداری اوست)؛ خاله‌سوسکه خبر مرگ موش را به کلاغ می‌دهد که پرهایش می‌ریزد؛ درخت که برگ‌هایش می‌ریزد؛ گندم که خوشه می‌ریزد؛ آب که از رفتن باز می‌ایستد.

این داستان بازتاب و واگویه همسرگزینی سنتی و چه بسا نقد آن است که زن قبل از آنکه معترض اصل کتک خوردن باشد، وسواس ابزار کتک خوردن را دارد؛ اما اینکه خاله‌سوسکه برای شوهریابی خود را هفت‌قلم می‌آراید و به بازار می‌رود تا دل اهل بازار را برآید، با توجه به محدودیت زن در جامعه سنتی، اندکی دور از واقع می‌نماید و در صورت انتقادی بودن قصه، نقد چنین خاله‌دوره‌گردها و یادآوری سرنوشت بد آنهاست که عزاداری و ماتم است. خاله‌سوسکه مجبور است به همدان برود تا «شو کند بر رمضان» و این عبارت فارغ از تناسب وزن و قافیه، نشان‌دهنده سختی همسریابی دختران است. خاله‌سوسکه تیپ‌شده دختران زودرنج و نازک‌نارنجی است که هر غذایی را نمی‌خورد و با هر کسی حاضر نیست ازدواج کند و حتی وقت مرگ به هر وسیله‌ای هم نمی‌خواهد خود را نجات دهد، فقط حاضر است با نردبان طلا از آب بیرون آید. مسیر دو داستان فارغ از شباهت‌های ظاهری، متفاوت است. این تفاوت ناشی از شیوه آندرسن در تغییر اساسی مسیر داستان‌ها به جهت اهداف تربیتی خود است.



3. نتیجه‌گیری

قراین نشان می‌دهد هانس کریستین آندرسن قصه‌پرداز مشهور دانمارکی با قصه‌های شرقی و به‌خصوص ایرانی، مثل *هزارویک‌شب* و *کلیله و دمنه*، آشنا بوده و توانسته از همان مضامین و بن‌مایه‌ها بهره گیرد و با ابتکار خود داستان‌های نوی خلق کند. بدین ترتیب، آندرسن با استفاده از ایده‌های عامیانه ایرانی و با قدرت تخیلش داستان‌هایی جدید می‌آفریند. یکی از این افسانه‌ها *لباس تازه امپراتور* است. درست دویست سال قبل از آندرسن، شیخ بهایی در کتاب *موش و گربه* نظیر چنین داستانی را نقل می‌کند که نشان می‌دهد آندرسن کاملاً متأثر از آن بوده است. البته تفاوت نگاه این دو، انکاناپذیر است: شیخ بهایی حریم شاه را از بی‌آبرویی نزد مردم حفظ می‌کند و وزیر بی‌نوا سپر بلا می‌شود؛ اما آندرسن اجازه می‌دهد شاه رسوا شود، آن‌هم در جشن باشکوهی نزد مردم.

افسانه عامیانه دیگر، *جبرئیل جولا*، نام و عنوان کتابی مکتب‌خانه‌ای از نویسنده‌ای ناشناس و داستان بافنده‌ای است که بنابه دشمنی دوست درودگر خود، صندوق پرنده‌ای به‌دست می‌آورد و با آن نزد دختر باکره پادشاه عمان می‌رود، او را فریب می‌دهد و خود را جبرئیل می‌نامد. از این داستان عامیانه با کد 1640/4 با عنوان «ترسوی شجاع» چندین روایت شفاهی و مکتوب وجود دارد. هانس کریستین آندرسن نیز داستانی به‌نام *صندوقچه پرنده* دارد که در جزئیات با روایت *جبرئیل جولا* تفاوت دارد؛ اما داستان یکی است. داستان به‌لحاظ شواهد متن‌شناسی قرن‌ها قبل از آندرسن در منابع داستانی ایرانی وجود داشته است.

کلاوس بزرگ و *کلاوس کوچک*، از داستان‌های آندرسن، به‌خلاف دو داستان دیگر فقط در بخشی از داستان و آن‌هم بن‌مایه «در صندوق کردن شیادان توسط زنان مکار» اشتراک دارد. یکی از بن‌مایه‌های رایج قصه‌های ایرانی «در صندوق کردن شیادان توسط زنان مکار» است. این داستان در این درون‌مایه با داستان‌های ایرانی شباهت دارد. بن‌مایه اخیر با شماره 1730 در طبقه‌بندی آرئه/تامپسون آمده که بازتاب فراوانی در افسانه‌های فارسی داشته است. قدیم‌ترین روایت در صندوق کردن شیادان توسط زنان در داستان «قاضی و جوحی» مثنوی آمده است. در *هزارویک‌شب*، داستان در صندوق کردن شیادان به‌نحوی دیگر روایت شده است. در این داستان، بن‌مایه در صندوق کردن شروران از شکل لذات جنسی به خوراکی بدل شده است. در تمام روایات ایرانی، قاضی یا حاکم به‌دسیسه می‌خواهند با زنی زیبا رابطه داشته باشند که

در نهایت در صندوق زن گرفتار و رسوا می‌شوند؛ اما در این داستان به ضرورت‌های اخلاقی به جای قاضی، خادم کلیسا در صندوق می‌رود. افسانه عامیانه دیگر *تامبلینا* است. تامبلینا دختری به اندازه یک بند انگشت و دختر پروانه است. این افسانه با داستان *خاله سوسکه و نخودی* از جهاتی شباهت است. مسیر دو داستان فارغ از شباهت‌های ظاهری، متفاوت است. این تفاوت ناشی از شیوه آندرسن در تغییر اساسی مسیر داستان‌ها به جهت اهداف تربیتی‌اش است.

منابع

- آندرسن، هانس کریستین (۱۳۴۳). *صندوق پرنده*. ترجمه خسرو خلیقی. تهران: امیرکبیر، کتاب‌های طلایی.
- *آورده/ند که ...* (1357). به کوشش و تصحیح ابوالفضل قاضی. تهران: دانشگاه ملی ایران.
- جبرئیل جولا (۱۳۰۶). برحسب دستور اخوان کتابچی. [تصویرگر] محسن تاج‌بخش. تهران: مطبوعه حاج عبدالرحیم.
- حبله‌رودی، محمدعلی (عبدالله محمدعلی). *جامع‌التمثیل*. تصحیح حسن ذوالفقاری. تهران: معین.
- دلا کروا، فرانسوا پیتی (1377). *هزارویک‌روز*. تهران: عطایی.
- ذوالفقاری، حسن (1392). «متن‌شناسی بهار دانش». *فصلنامه متن‌شناسی ادب فارسی*. 5. ش 2. صص 67 - 86.
- سامی‌زاده، صفیه (راوی) (1351). *قصه شاه‌عباس و شال سحرآمیز*. همدان 1351/6/14، ارسال سوماتادوا، بهاتا (1375). *دریای اسما*. ترجمه مصطفی خالقداد عباسی. به کوشش تاراچند و امیرحسین عابدی. پاکستان: مرکز تحقیقات فارسی.
- شورای کتاب کودک (1393). *فرهنگ‌نامه کودکان و نوجوانان*. تهران.
- شیخ بهایی، محمدبن حسین عاملی (1336). *کلیات*. به کوشش مهدی توحیدی‌پور. تهران: کتاب‌فروشی محمودی.
- صبحی مهتدی، فضل‌الله (1387). *قصه‌های صبحی*. تهران: معین.
- صفدر محمدی. آرشیو اسناد واحد فرهنگ مردم، مرکز تحقیقات صداوسیما.
- طسوجی تبریزی، عبداللطیف (1379). *هزارویک‌شب*. تهران: جامی.
- کنبوه، عنایت‌الله (1392). *بهار دانش*. تصحیح حسن ذوالفقاری. تهران: نشر رشد‌آوران.
- مارزلف، اولریش (1371). *طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی*. ترجمه کی‌کاووس جهان‌داری. تهران: سروش.



- محجوب، محمدجعفر (1383). *ادبیات عامیانه ایران (مجموعه مقالات درباره افسانه‌ها و آداب و رسوم مردم ایران)*. به کوشش حسن ذوالفقاری. تهران: نشر چشمه.
- محمدی، محمدهادی و زهره قاینی (1384). *تاریخ ادبیات کودکان ایران*. مؤسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان. تهران: پیستا.
- معلم خوراسگانی، ملاعبدالله (1311). *مور و میش*. چاپ سنگی.
- ملازاده، محمدهانی (1374). *دانشنامه جهان اسلام*. زیر نظر حداد عادل. تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
- منیر لاهوری، آرزو (1356). *سراج منیر*. تصحیح اکرم شاه. پاکستان: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- مولوی، جلال‌الدین (ﷺ). *مثنوی معنوی*. به تصحیح رینولد نیکلسون. تهران: مولی.
- نویدی، زین‌العابدین بن عبدالمومن معروف به عبدی بیگ شیرازی (1974). *هفت‌اختر*. با مقدمه و تصحیح ابوالفضل هاشم‌اوغلی رحیموف. مسکو: دانش.
- وکیلان، احمد (1378). *متل‌ها و افسانه‌های ایرانی*. تهران: سروش.
- Aarne, A. & S. Thompson (2004). *The Types of International Folktales*. H.J. Uther. Helsinki.
- Tomashevsky, B. (1965). "Thematics". *Russian Formalist Criticism*. L.L.T. Lemon & M.J. Reis (Trans.). Nebraska.